



درآمدی بر جایگاه‌شناسی فقه اجتماعی با تاکید بر دلالت‌های روش‌شناختی آن

پدیدآورنده (ها) : نامخواه، حجت الاسلام والمسلمین مجتبی

علوم اجتماعی :: نشریه علوم انسانی اسلامی صدرا :: پاییز ۱۳۹۶ - شماره ۲۳

صفحات : از ۲۲۵ تا ۲۳۵

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1745569>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۷/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- فقه اجتماعی و بایسته‌های روش‌شناسانه آن (با تاکید بر اندیشه‌های آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی)
- درآمدی بر دلالت‌های اجتماعی نظریه فطرت؛ با تاکید بر مسئله قانونمندی اجتماعی
- درآمدی بر فقه اجتماعی و نسبت آن با علم اجتماعی مسلمین
- مولفه‌ها و ویژگی‌های متن اجتماعی؛ با تاکید بر نظریه اعتباریات و دلالت‌های آن در تفسیر پدیده‌های اجتماعی
- گونه‌شناسی مدارس در نظام آموزش و پرورش ایران (با تاکید بر تحلیل اجتماعی پیامدهای آن)
- نگرش حداکثری به فقه و پیامدهای آن با تاکید بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)
- مقاله پژوهشی: طراحی الگوی اسلامی- ایرانی پیشگیری اجتماعی از وقوع جرم و تأثیر آن بر امنیت اجتماعی با تاکید بر نقش ناجا
- کیفیت زندگی سالمندان شهر تهران و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها با تاکید بر جنس
- گرایش دانش‌آموزان به مصرف کالاهای خارجی و متعین‌های اجتماعی- فرهنگی آن (با تاکید بر حوزه ی خانواده)
- ناهنجاری‌های اجتماعی و پیامدهای آن در دوره سلجوقی با تاکید بر دیوان سنایی



درآمدی بر جایگاه‌شناسی فقه اجتماعی با تأکید بر دلالت‌های روش‌شناختی آن

حجت الاسلام والمسلمین مجتبی نامخواه*

مقدمه

اجتماعی قابل تصور است، عبارت است از فراهم آوردن زمینه‌های نظری امکان تولید و بازتولید فقه اجتماعی. بنابراین متن پیش‌رو، که طاق و غایت بررسی کنونی تنها «طرح» آن و نه حل آن است، در زمره مهم‌ترین مسائلی است که در طرح‌واره فقه اجتماعی مطرح شدند. پرسش عام اصلی ما این است که «فقه اجتماعی در میان انبوه و انواع معرفت‌های اسلامی و انسانی چه جایگاهی دارد؟ و دیگر این‌که این جایگاه چه دلالت‌ها و نتایج روش‌شناختی‌ای دارد؟ پیش از تنقیح و تشریح این پرسش، احتمالاً مناسب و شاید هم لازم باشد یک دخل و نقد مقدر را رفع و رجوع کنیم: این بحث با چه سطحی از روش‌شناسی فقه اجتماعی ارتباط دارد؟ و این ارتباط چه دلالت‌های روش‌شناختی‌ای در تولید و بازتولید فقه اجتماعی دارد؟ بنابراین پرسش اولیه ما این خواهد بود: پاسخ به پرسش از جایگاه فقه اجتماعی در علم فقه و نیز در نسبت با علوم دیگر، چه امکانی برای بازتولید فقه اجتماعی فراهم می‌آورد؟

مسئله اصلی این نوشتار تمهید دست‌یابی به تصویری جامع از جایگاه فقه اجتماعی است. جستجو پیرامون جایگاه‌شناسی فقه اجتماعی در دو محور دنبال خواهد شد؛ یکی جایگاه فقه اجتماعی در پیکربندی فقه و دیگری جایگاه فقه اجتماعی در طبقه‌بندی علوم. نوشته پیش‌رو بیش از آن‌که در پی پاسخ به پرسش درباره جایگاه‌ها باشد، در پی به دست دادن طرح‌واره‌ای است از یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در زمینه روش‌شناسی فقه اجتماعی. اگر روش‌شناسی را در معنای عام و شامل آن در نظر بگیریم که هم دلیل و مبانی نظری و هم علت و زمینه‌های عینی و اجتماعی را شامل می‌شود؛ هم روش در سطوح بنیادین را دربرگیرد و هم روش در سطوح کاربردی که اصطلاحاً روش‌استنباط فقهی نامیده می‌شود را در نظر داشته باشد؛ در این صورت جایگاه‌شناسی مطرح شده از اهم این مباحث روش‌شناختی خواهد بود. روش در این معنای موسع و شامل، شرط امکان علم است و دامن زدن به آگاهی درباره روش در یک علم و یا حوزه نظری، به بازتولید آن حوزه کمک‌های مهمی می‌کند. بنابراین هدف عامی که برای بحث درباره روش‌شناسی و جایگاه‌شناسی فقه

دلالت‌های روش‌شناختی جایگاه فقه اجتماعی در پیکربندی فقه

درباره بخش اول این پرسش و اینکه پرسش از جایگاه



تأسیسی فقه در پی فهم وحی و سنت است. البته همین در پی عرف بودن فقه امضائی هم برگرفته از وحی است؛ اما به‌رحال دو فضای متفاوت را رقم زده است. حال فقه اجتماعی در کدام‌یک از این دو فضا قرار دارد؟ امضائی صرف است یا تأسیسی صرف، یا ترکیبی از هر دو و یا اساساً چیز سوم است؟

علاوه‌براین چه‌بسا بر اثر عدم بحث درباره جایگاه فقه اجتماعی در فقه، پاسخ بخشی از مسائل غیرمرتبط، از فقه اجتماعی طلب شود و متقابلاً پاسخ برخی از مسائلی که باید از فقه اجتماعی پرسیده شوند، از دیگر بخش‌های فقه طلب شود. به عنوان نمونه می‌توان از برخی مسائل اجتماعی نام برد که عده‌ای از طریق فقه سیاسی به دنبال پاسخ‌گویی بدان هستند؛ و البته این مسئله، بحث مستقلی می‌طلبد.

به‌علاوه مشخص شدن این نسبت، به فقه اجتماعی کمک خواهد کرد تا برای بازتولید خود از ظرفیت‌های روشی متداول در دیگر بخش‌های فقه استفاده کند. مثلاً بخش‌های غیرفردی فقه، مانند فقه سیاسی یا اجتماعی و بحث‌های ولایت و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و امور حسبه، به دلیل عزلت یا تقابل مستتر و مستمر

فقه اجتماعی در فقه، چه دلالت‌های روش‌شناختی‌ای دارد، کار تا حدی ساده است. روشن است که اگر برای مثال فقه اجتماعی را مانند یا جزء فقه معاملات بدانیم، پیش از هر چیز، رویکرد یا دست‌کم کلیاتی را از رویه‌ای که در حوزه فقه اجتماعی در نسبت با کتاب و سنت خواهیم داشت، مشخص کرده‌ایم. همان‌طور که می‌دانیم، گرچه ما در پاسخ به پرسش از چستی منابع فقه، از چهارگانه «کتاب»، «سنت»، «عقل» و «اجماع» نام می‌بریم، اما نسبتی که در استنباط‌هایمان با هر یک از این منابع در بخش‌های امضائی و تأسیسی فقه داریم، متفاوت است. در فقه عبادات روایت‌مدارتر استنباط می‌کنیم و در فقه معاملات بیشتر بر عرف و قواعد عقلایی تأکید داریم. براین اساس اینکه فقه اجتماعی و مسائل آن در کدام بخش قرار دارد نیز کاملاً مهم است و در حوزه روش، تعیین‌کننده خواهد بود. این فقط یک مثال است و این بحث، قابلیت بسط بیشتری دارد؛ نه فقط در نسبتی که در بخش‌های امضایی و تأسیسی فقه با منابع فقه داریم، بلکه حتی در بنیادهای نظری نیز میان این دو بخش فقه تفاوت قائلیم. در بُعد معرفت‌شناختی، اولویت بخش امضائی فقه، فهم عرف است؛ اما بخش

پرسش عام اصلی ما این است که «فقه اجتماعی در میان انبوه و انواع معرفت‌های اسلامی و انسانی چه جایگاهی دارد؟ و دیگر این که این جایگاه چه دلالت‌ها و نتایج روش‌شناختی‌ای دارد؟ این بحث با چه سطحی از روش‌شناسی فقه اجتماعی ارتباط دارد؟ و این ارتباط چه دلالت‌های روش‌شناختی‌ای در تولید و بازتولید فقه اجتماعی دارد؟

فقه شیعی نسبت به قدرت، نحیف هستند؛ اما فقه اقتصادی به دلیل نیاز روزمره مردم، دست‌کم در بخش خرد، تداوم و بسط یافته است. اگر نسبت فقه اجتماعی با دیگر بخش‌های فقه روشن باشد، آیا نمی‌توان از الگو و روش فقه اقتصادی در فقه اجتماعی بهره برد؟ آیا نمی‌توان مؤلفه‌هایی را که شرع در روابط اقتصادی میان دو نفر و بیشتر لحاظ می‌کند، در حوزه فقه اجتماعی نیز بازتولید کرد؟ طبعاً این بهره‌گیری و الگوبرداری، بر بازشناسی این پیکربندی و نسبت‌ها متوقف است؛ یا دست‌کم این بازشناسی کمک شایانی به این کار می‌کند.

به‌علاوه این بحث به پیکربندی و دسته‌بندی خود فقه اجتماعی کمک می‌کند و پیکربندی فقه اجتماعی، خود زمینه‌ای مهم برای گسترش آن است؛ کمکی مهم برای به دست آوردن نظام مسائل و خارج ساختن مسئله‌ها و موضوعات از وضعیت کنونی که به تلی انبوه و نامنظم و درهم‌تنیده می‌مانند. انتظام حاصل از یک پیکربندی میناگرایانه و کارآمد در فقه اجتماعی، گره از کار تولید پاسخ به مسائل فقه اجتماعی خواهد گشود. البته پیکربندی فقه اجتماعی، به کسب جایگاهی برای فقه اجتماعی در پیکره‌بندی کلان فقه وابسته یا دست‌کم مرتبط خواهد بود.

دلالت‌های روش‌شناختی جایگاه فقه اجتماعی در طبقه‌بندی علوم

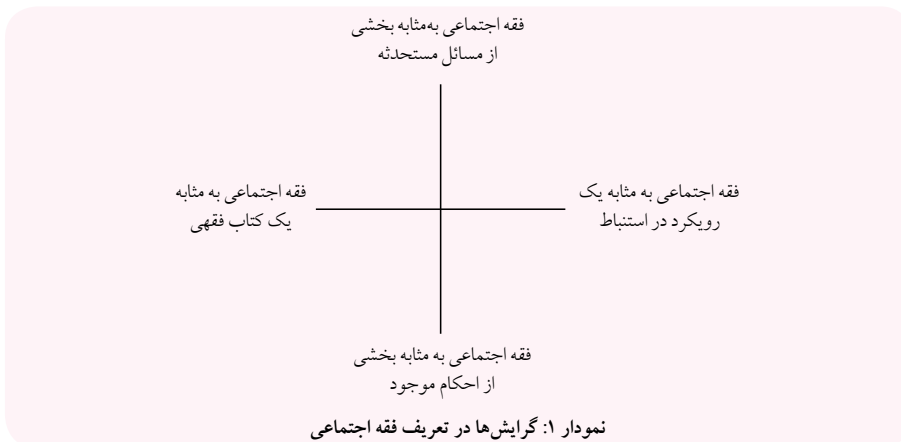
اشاره‌ای به ثمره این بحث، یعنی بخش دوم پرسش نیز بایسته می‌نماید: «جایگاه فقه اجتماعی در طبقه‌بندی علوم». باید به این پرسش پاسخ دهیم که این بحث چگونه می‌تواند با روش‌شناسی فقه اجتماعی ارتباط داشته باشد؟ و چگونه می‌تواند امکان زایش فقه اجتماعی را توسعه بخشد؟

پاسخ تا حدودی همان چیزی است که به پرسش درباره ثمره بحث از جایگاه فقه اجتماعی در پیکره‌بندی فقه داده شد. جایگاه فقه اجتماعی و به‌طور عام جایگاه فقه در طبقه‌بندی علوم، تا حد بسیاری با هویت معرفتی‌ای که برای فقه اجتماعی قائلیم ارتباط دارد. به عنوان نمونه در طبقه‌بندی فارابی، فقه یکی از دو قسم علم مدنی است؛ یعنی فقه در کنار علم مدنی بمعنی الأخص (که

همان سه‌گانه حکمت عملی، شامل تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن است) قرار دارد. بر پایه این طبقه‌بندی که بازتاب‌دهنده نوع نگاه فارابی و حکمت اسلامی است، فقه در همسایگی حکمت علمی قرار دارد و به لحاظ معرفتی، به نوعی تداوم هنجاری آن است. این نگاه در طول تاریخ ما، به منتهی شدن حکمت علمی به فقه انجامیده است. حکمت عملی مبتنی بر عقل قدسی، تجویزهای فقه را پذیرفته و به‌صورت عام تجویز کرده است. حال این نگاه را مقایسه کنیم با نگاه غزالی به فقه که علوم را در دو دسته کلی قرار می‌دهد: علوم شرعی و علوم عقلی. علوم شرعی نیز به دو دسته اصول (علم کلام) و فروع (فقه عبادات، معاملات، عقود و اخلاق) تقسیم می‌شوند. آیا در این دو نگاه، فقه به لحاظ معرفتی و روش‌شناختی از هویت و وضعیت یکسانی برخوردار است؟ آیا این دو نگاه از منظر دلالت‌های روش‌شناختی در زمینه نقش عقل در فقه تفاوتی ندارند؟ آیا اگر فقه اجتماعی را جزئی از علم مدنی بدانیم (بر اساس نگاه و تعریفی که فارابی نسبت به علم مدنی دارد)، به چشم‌اندازی متمایز درباره فقه اجتماعی دست نمی‌یابیم؟

مفاهیم کلی

بهتر است پیش از آغاز بحث، مفردات و مفاهیم کلی بحث را روشن کنیم. می‌خواهیم با دو مفهوم کار کنیم: یکی «فقه اجتماعی» که لازم است درباره انواع



فقه فردی می‌پردازد و کتاب‌هایی که به فقه اجتماعی می‌پردازند. این دو محور و چهار گرایش در نمودار (۱) نشان داده شده است.

تعریف مختار پذیرش این نوشتار، درست در نقطه تلاقی و تعادل این چهار رویکرد قرار دارد.

پیکربندی

در اینجا این اصطلاح را درباره ساماندهی و چینش مباحث و مسائل در علم فقه به کار می‌بریم. در این باره دست‌کم دو اصطلاح دیگر به کار برده شده است: ۱. تبویب و ۲. ساختار؛ یعنی هنگامی که می‌خواهند به نظم مباحث در کتب فقهی اشاره کنند، می‌گویند «تبویب فقه» و یا «ساختار فقه». به نظر می‌رسد این دو اصطلاح، چندان وافی به مقصود نباشند.

اصطلاح تبویب به معنای باب‌باب کردن است؛ از پی هم آوردن یک متن یا میراث موجود. معنای متبادر از این اصطلاح، دست‌کم با دو نقد کلی روبه‌روست: یکی اینکه در تبویب حتماً لازم نیست تئوری و توجیهی برای تعیین عناوین باب‌ها و نسبت آنها با یکدیگر وجود داشته باشد؛ چراکه این اصطلاح در علم‌الحديث رواج دارد و به‌نوعی از آنجا وام گرفته شده و تبویب احادیث، کمتر بر اساس منطقی و تئوری خاصی بوده است؛ دیگر اینکه تبویب، یک تنظیم پسینی است؛ یعنی بیشتر راجع به باب‌باب کردن یک متن موجود - در اینجا میراث موجود روایی - است. درحالی‌که ما در تنظیم مباحث فقه با یک سلسله تقسیمات منطقی مواجهیم

گرایش‌های موجود و ممکن در تعریف آن توضیحاتی داده شود؛ و دیگری بحث «پیکربندی فقه» است.

فقه اجتماعی

فقه اجتماعی در مقام یک رشته و نظم علمی جدید، تعریف فراگیری ندارد. آنچه مسلم است این است که فقه اجتماعی همچون کلیت فقه، ماهیتی هنجاری دارد. از یک منظر سطح موضوع فقه هنجاری و تجویزی است. علومی مانند فلسفه و عرفان در سطحی متمایز و در پی ارائه تصویری از «هستی» هستند و فقه در سطحی دیگر در پی تجویز رفتارهای بایسته است.

در معادله تعریف دانش هنجاری فقه اجتماعی با دو متغیر عمده مواجهیم که در مورد هر یک، طیفی از دیدگاه‌ها قابل بررسی است. متغیر اول موجود یا مستحدثه بودن فقه اجتماعی است. این که فقه اجتماعی - چنانچه برخی از صاحب‌نظران می‌پندارند - موضوعی نو و احیاناً مستحدثه است یا بخشی از فقه موجود است که حداکثر نیاز دارد در مقام ارائه، بازپردازی مجددی داشته باشد. متغیر دیگر این است که قید «اجتماعی بودن» ناظر به روش و رویکرد استنباط و استنباط‌گر (فقیه) است یا ناظر به موضوع موردبررسی است؛ ما با فقهی مواجهیم که در استنباط خود روش و نگرشی اجتماعی دارد یا با بخشی از احکام فقهی مواجهیم که پیرامون موضوعات اجتماعی بحث می‌کنند؟ بر اساس نگرش دوم ما در میان مجموعه‌های فقهی با دو دسته از باب‌ها یا اصطلاحاً کتاب‌های فقهی مواجهیم: کتاب‌هایی که به

فقه اجتماعی در مقام یک رشته و نظم علمی جدید، تعریف فراگیری ندارد. آن چه مسلم است این است که فقه اجتماعی همچون کلیت فقه، ماهیتی هنجاری دارد. در معادله تعریف دانش هنجاری فقه اجتماعی با دو متغیر عمده مواجهیم که در مورد هر یک، طیفی از دیدگاه‌ها قابل بررسی است. متغیر اول موجود یا مستحدثه بودن فقه اجتماعی است. متغیر دیگر این است که قید «اجتماعی بودن» ناظر به روش و رویکرد استنباط و استنباط‌گر (فقیه) است یا ناظر به موضوع مورد بررسی است.

زمان شهید اول، یعنی یک قرن بعد است. حال پرسش این است که آیا اگر کسی پس از ایشان و بعد از این طرح جافتاده، طرحی جدید برای تنظیم فقه ارائه دهد، همچنان که ملامحسن فیض کاشانی یا صاحب مفتاح الکراهِه یا شهید صدر و دیگران کوشیده‌اند چنین کنند، گفته می‌شود آنها ساختار فقه را تغییر داده‌اند و ساختار شکنی کرده‌اند؟ طبیعی است که پاسخ منفی است. بنابراین به نظر می‌رسد اگر در این باره از تعبیر «پیکربندی فقه» استفاده شود بهتر است.

اهمیت بحث از پیکربندی فقه

البته مراد از این نقد و بررسی، بیش از آنکه ثمره لفظی اش باشد، اثر فکری آن است؛ ثمره‌ای مثل مشخص کردن اینکه «از پیکربندی فقه چه می‌خواهیم؟» که تا حدودی مشخص شد. همان‌طور که گفته شد، آنچه از یک طرح برای پیکربندی فقه انتظار داریم، این است که «نظریه‌مند و منطقی بنیاد» و «معطوف به آینده» باشد. دانستن این مسئله بدان سبب مهم است که علاوه بر بحث حاضر، ضرورت بحث از پیکربندی مباحث فقه اجتماعی را نیز به ما یادآور می‌شود. توجه به این بحث، اصولاً در زمره مباحث درجه دوم و «در باره فقه» است و مباحث در باره فقه در گذشته کمتر مورد عنایت فقها بوده است. ایشان بیشتر می‌پسندیدند که «در فقه» کار کنند. به همین دلیل است که احتمالاً شارحان شرایع مانند شهید ثانی در مسالک، صاحب مدارک و یا صاحب

که بعضاً نیز در مقدمه مطرح می‌شده‌اند، یا اگر در برخی تصنیف‌های متقدم، مصنف آن نظریه را بیان نمی‌کرده، بعد از آن، دیگرانی آن نظریه را شرح و بسط می‌داده‌اند. مانند طرحی که محقق حلی در شرایع الاسلام فقه را بر اساس آن تنظیم می‌کند، ولی درباره آن توضیحی نمی‌دهد؛ اما پس از ایشان، شهید اول و فاضل مقداد آن طرح را توجیه می‌کنند و توضیح می‌دهند و سپس نظریه‌های گوناگونی در این باره شکل می‌گیرد که در ادامه به آنها اشاره‌ای خواهیم داشت. بنابراین شاید بتوان کار فقهای اقدم در تدوین کتب فقهی را «تبویب» نامید؛ مانند کار مرحوم کلینی در الفروع الکافی و کار شیخ طوسی در الهدایه؛ اما در ادامه صرفاً با تبویب مواجه نیستیم، بلکه کارهای انجام‌شده کاملاً نظریه‌بنیاد هستند.

همین ویژگی، ذهن‌هایی را به این سمت سوق داده است که در این باره تعبیر «ساختار» را به کار ببرند. ساختار فقه ایرادات اصطلاح سابق را ندارد؛ هم نظریه‌مبنا بودن تقسیم‌بندی‌ها را نشان می‌دهد و هم معطوف به آینده است. این هم مهم است؛ چون یکی از مهم‌ترین انتظارات ما از داشتن یک طرح مدون از تنظیم مباحث فقه و تعیین جایگاه فقه اجتماعی، این است که این نظم علاوه بر دانسته‌های ما به ندانسته‌های کنونی و یافته‌های آتی ما نیز جهت بدهد؛ به مباحث آینده فقه در منظومه علم فقه جایگاه بدهد و به ما کمک کند قفسه‌های خالی را در چینش طبقات یک علم ببینیم و برای پر کردنشان تلاش کنیم. اما نقطه ضعف این اصطلاح آن است که «ساختار» یک علم با همه بار معنایی ساختار، فقط چگونگی چینش مباحث آن علم نیست؛ به‌ویژه با توجه به معنایی که در علوم اجتماعی مدرن ناظر به Structure وجود دارد و معنایی که از «ساختار شکنی» و غیره فهمیده می‌شود. یکی از نخستین نظم‌هایی که به فقه داده شد، طرح چهارگانه مرحوم محقق حلی، صاحب شرایع بود که فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم کرده است. این طرح با پذیرفته شدن از سوی شهید اول و وارد شدن به متن درسی، به یک طرح مقبول و عام تا زمان کنونی بدل شده است؛ یعنی نظم پذیرفته‌شده غالب فقها از زمان مرحوم محقق حلی در قرن هفتم یا دست‌کم از

است. در ادامه ادوار این تاریخچه را مروری خواهیم کرد و سپس تا آنجا که مورد نیاز و وافی به مقصود است، مروری گذرا و احياناً متأملانه بر طرح‌ها خواهیم داشت و در نهایت جایگاه فقه اجتماعی را بر اساس هریک از این طرح‌ها به بحث می‌گذاریم.

یکی از مسائلی که کمتر به آن پرداخته شده، مراحل تطورات رویه‌ها و آرا در باب پیکربندی فقه است. استاد احمد مبلغی در ضمن درس خارج فقه خود، طرحی را برای بررسی تطورات پیکربندی فقه ارائه می‌دهد که در اینجا می‌کوشیم از چارچوب این بحث استفاده کنیم. در یک نگاه کلی ما می‌توانیم چهار دوره را در تطورات پیکربندی فقه از هم متمایز کنیم:

در دوره اول، پیکربندی‌ها بر اساس وحدت موضوعی روایات گوناگون شکل می‌گیرند و کتب فقهی، غیر تفریعی و اجتهادی‌اند. اغلب، متن روایت‌ها آمده است و بر اساس هم‌موضوعی یا قرابت موضوع‌ها، روایات گوناگون در ابواب مختلف تنظیم شده‌اند. وجه تمایز این دوره این است که فقها بر اساس سنخ‌بندی متن روایات فقه را نظم می‌دهند؛ در برابر دوره‌های دیگر که علما می‌کوشند ادبیات فقه را بر حسب تئوری‌های گوناگونی همچون «حسن و قبح»، «مقاصد شریعت»، «اهداف دنیوی و اخروی شریعت» و «جلب منفعت و دفع مفسده» سامان دهند. در دوره اول، آثار بزرگی همچون مقنع و مقنعه و فقه الرضا قرار دارد که احتمالاً بر اساس فهرست الهام‌گرفته از فقه اهل سنت است و یا دست‌کم بی‌ارتباط با آن نیست.

دوره دوم، دوره ابداع طرح‌هایی برای پیکربندی فقه است. فقه از حالت تفریعی خارج شده و صورت اجتهادی به خود گرفته است. علما می‌کوشند ادبیات اجتهادی فقه را در یک پیکره مدون نظم بدهند. سلاز در مراسم، شیخ ابوالصلاح حلبی در الکافی فی الفقه، قاضی ابن‌براج در المهذب و محقق حلی در شرایع الاسلام، طرح‌هایی را در این دوره برای پیکربندی فقه ارائه می‌دهند.

دوره سوم، دوره رکود است. طرح محقق حلی پذیرفته می‌شود و به وسیله فقهای بعدی تشریح و به‌کار گرفته می‌شود. مقبولیت و همه‌گیری این طرح بر ذهن‌ها سایه می‌اندازد و طرحی نو در انداخته نمی‌شود. شهید اول را به نوعی می‌توان میانه دوره دوم و سوم قرار

جوهر به بحث درباره پیکربندی فقه نپرداخته‌اند. به تعبیر و تحلیل شهید مطهری این مسئله می‌تواند به دو دلیل باشد: یا تقسیم‌بندی محقق حلی نظرشان را جلب نکرده است، که این احتمال منتهی است؛ زیرا بر اساس آن کار کرده‌اند؛ و یا اساساً به‌طور کلی عنایتی به مسئله تقسیم‌بندی نداشته‌اند. البته این عدم عنایت فقهای متقدم به مباحث تقسیم‌بندی و به‌طور کل به مباحثی «درباره فقه» توجیه دارد. چرا که «فقه» یک علم است و «درباره فقه» یک علم دیگر که اخیراً پیگیری آن موضوعیت و بلکه ضرورت پیدا کرده است. این ضرورت به این خاطر است که در شرایط کنونی «درباره فقه» یا «فلسفه فقه» به بخشی از مقدمات اجتهاد تبدیل شده است. کار اجتهادی «در فقه» بر کار مطالعاتی و حتی دقت اجتهادی «درباره فقه» متوقف شده است و حتی در مواردی مانند فقه اجتماعی، عدم پژوهش درباره فقه، به زمینه‌ای برای عدم تولید فقه انجامیده است.

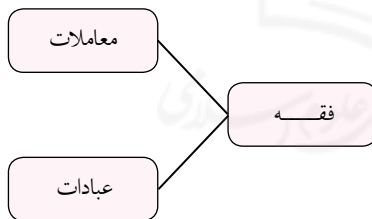
به‌رحال این سطح از کار، یعنی کار درباره فقه اجتماعی، تا حدود بسیاری بیش و پیش از آنکه انتخاب ما باشد، ضرورت و وضعیتی است که در آن قرار داریم و به اقتضای این ضرورت است که حتی درس‌های خارج کلاسیک و سنتی ما که عموماً «در فقه» بحث می‌کنند و نه «درباره فقه» در دوره‌های اخیر به این سمت رفته‌اند که درباره فقه و به‌طور ویژه درباره پیکربندی فقه بحث کنند. چراکه این بحث‌ها را لازم دانسته و در استنباط واجد ثمر و اثر می‌دانند. برای نمونه آیات و اساتید معظم هاشمی‌شاهرودی، شب‌زنده‌دار، مبلغی و اعرافی، هرکدام در درس خارج‌های متداول و معمول خود به تناسب بحث‌هایشان، سطوح متفاوتی از بحث درباره پیکربندی فقه یا مسائل فقهی را مطرح کرده‌اند که نشانه‌ای از نیاز فرایند استنباط به این قبیل مباحث است. قاعدتاً بزرگواران معاصر دیگری هم بوده و هستند که در این باره بحث‌هایی داشته و دارند و این توجهات رو به افزایش خواهند بود.

پیکربندی فقه

اگرچه در بیشتر دوران تاریخ فقه و همین امروز، طرح محقق حلی برای پیکربندی فقه رایج بوده است، اما آرای مختلف در باب پیکربندی فقه تاریخ و تطوراتی دارد که در نهایت به پیشنهاد طرح‌های گوناگون انجامیده

آنچه از یک طرح برای پیکربندی فقه انتظار داریم، این است که «نظریه‌مند و منطق‌بنیاد» و «معطوف به آینده» باشد. دانستن این مسئله بدان سبب مهم است که علاوه بر بحث حاضر، ضرورت بحث از پیکربندی مباحث فقه اجتماعی را نیز به ما یاد آور می‌شود. توجه به این بحث، اصولاً در زمره مباحث درجه دوم و «در باره فقه» است و مباحث در باره فقه در گذشته کمتر مورد عنایت فقها بوده است. ایشان بیشتر می‌پسندیدند که «در فقه» کار کنند.

سلار دیلمی پیکربندی دیگری از فقه شیعه ارائه می‌دهد. او در این طرح فقه را به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم می‌کند. بر اساس این طرح طبعاً بخش معظم فقه اجتماعی، در قسمت معاملات خواهد بود.



طرح سلار دیلمی برای پیکربندی فقه

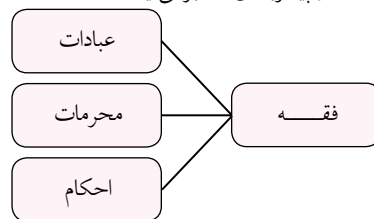
طرح قاضی ابن‌براج شامل دو بخش است: احکام مبتلا به عموم (عام‌البلوی) و احکامی که مبتلا به عموم نیستند. احکام عام‌البلوی اغلب در زمره عبادات‌اند. این پیکربندی تا حدودی ما را به ریشه‌های این بحث راهنمایی می‌کند که چرا احیاناً جوهری از فقه اجتماعی در دوره‌هایی مغفول بوده است؛ چراکه از منظر فقها، پیکره فقه نیز بر اساس نیاز عمومی شکل می‌گیرد.

داد. از این لحاظ که طرحی نو در می‌اندازد در این دوره قرار می‌گیرد و از آن حیث که در تألیف کتاب‌های خود بر اساس آن عمل نمی‌کند و طرح خود را در حاشیه قرار می‌دهد، در دوره دوم است.

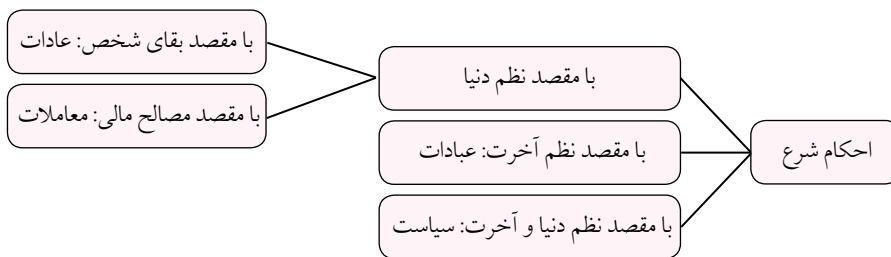
دوره چهارم، دوره ابداع‌های در حاشیه است. به این معنا که طرح‌هایی پیشنهاد می‌شود، اما کمتر فراگیر می‌شود؛ یا در حد همان کتاب پیشنهاددهنده طرح باقی می‌ماند و حتی در کتب خود پیشنهاددهنده طرح هم جامه عمل نمی‌پوشد. در طرح‌های این دوره می‌توان کار مرحوم محسن فیض کاشانی در مفاتیح الشریعه، مرحوم سیدمحمدجواد حسینی عاملی در مفتاح الکرامه و شهید صدر در الفتاوی الواضحه اشاره کرد. البته در دوره کنونی هم طرح‌های ابتکاری درخور توجهی مانند طرح پیشنهادی آیت‌الله اعرافی مطرح‌اند که اتفاقاً جایگاهی هم برای فقه اجتماعی در نظر می‌گیرند و خود می‌توانند موضوع بحث و بررسی مستقلی باشند.

جایگاه فقه اجتماعی در طرح‌های پیکربندی فقه

در اینجا به اختصار چند دیدگاه مهم و نقطه عطف درباره پیکربندی فقه را دنبال می‌کنیم: ساختار ابوالصلاح، سه‌گانه و بر اساس حسن و قبح تنظیم شده است. در پیکربندی فقه بر اساس این طرح فقه اجتماعی در محرمات و احکام خواهد بود. اگر این فرض را بپذیریم، می‌توانیم بگوییم در فقه اجتماعی سلار، حرام و واجب راه ندارد؛ چون فقه اجتماعی فقط در حوزه وضع است؛ اما بر وفق تقسیم ابوالصلاح دامنه فقه اجتماعی در محرمات هم هست. البته این نظری است که از مبنای متخذ آنان از پیکربندی فقه برمی‌آید.



طرح ابوالصلاح حلبی برای پیکربندی فقه

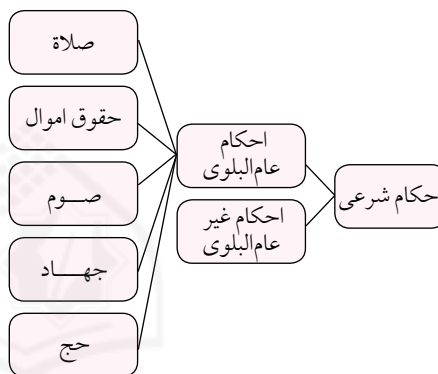


طرح صاحب مفتاح الکرامه برای پیکربندی فقه

طرح شهید اول در تقسیم فقه، بر عبادات و معاملات تأکید می‌ورزد. وجه تمایز طرح ایشان با طرح سلار، در باز کردن پسای مبحث اخروی/دنیوی به این عرصه است. از منظر ایشان، فقه به دو دسته عبادات معطوف به جنبه اخروی و معاملات مربوط به جنبه دنیوی تقسیم می‌شود. وجه تمایز دیگر نیز در تفصیلی است که در تقسیم معاملات دارند که از آن می‌گذریم. بر پایه این پیکربندی، جنبه و استدلال دیگری در زمینه قرار دادن فقه‌الاجتماع در بخش معاملات به دست می‌آید.

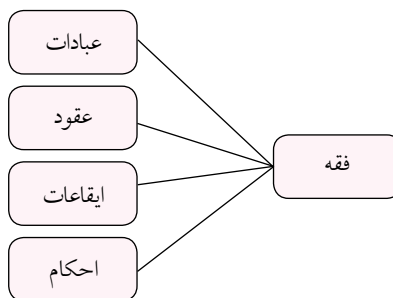
طرح فیض کاشانی، فقه را به دو بخش «عبادات و سیاسات» و «عبادات و معاملات» تقسیم می‌کند؛ سیاست با معنای عام و شاملی که در عرصه معارف اسلامی دارد و مستلزم سعادت جامعه است. باز شدن پای این مفهوم به بحث پیکربندی فقه، به موضوع مورد بررسی ما کمک فراوانی می‌کند که جای بحث بیشتری دارد.

طرح مفتاح الکرامه فقه را بر اساس مقاصد الشریعه پیکربندی می‌کند. به علاوه می‌کوشد فقه را با حصری عقلی پیکربندی کند. از سوی دیگر به نوعی بحث شهید اول در اهداف دنیوی/اخروی و بحث مرحوم فیض در زمینه سیاست را با هم تلفیق و تکمیل می‌کند. مرحوم سیدمحمدجواد حسینی عاملی با تأثیرپذیری آشکاری از مباحث فقه مقاصدی، می‌گوید شریعت مقاصدی دارد که با نظم‌دهی به امور دنیا و آخرت، یا به تعبیری انسان و جامعه به دست می‌آید. مقاصد این نظم، کوششی است که برای حفظ نظام اجتماعی (نسل و نفس انسان‌ها)، حفظ نظام فرهنگی (دین و عقل) و حفظ نظام اقتصادی در جریان است. به تعبیر ایشان فلسفه تشریح حفظ «دین»، «نسب» و «مال»، «نفس» و «عقل»

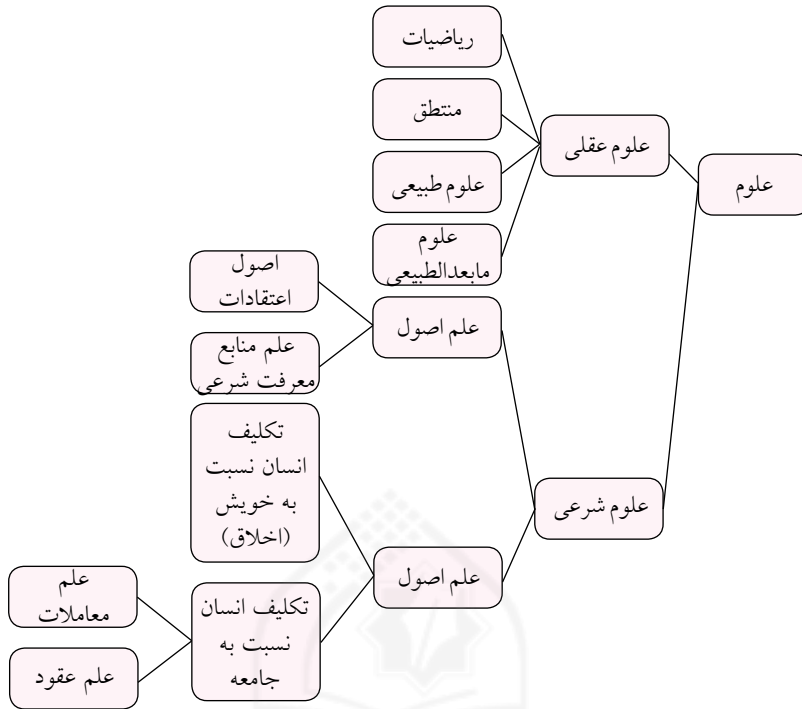


طرح قاضی ابن‌براج برای پیکربندی فقه

طرح محقق حلی برای پیکربندی فقه، چهار بخش دارد: عبادات، عقود، ایقاعات و احکام. براین اساس فقه اجتماعی به یک معنا در سه وجه آن قابل پیگیری است.



طرح محقق حلی برای پیکربندی فقه



طبقه‌بندی علوم از دیدگاه غزالی

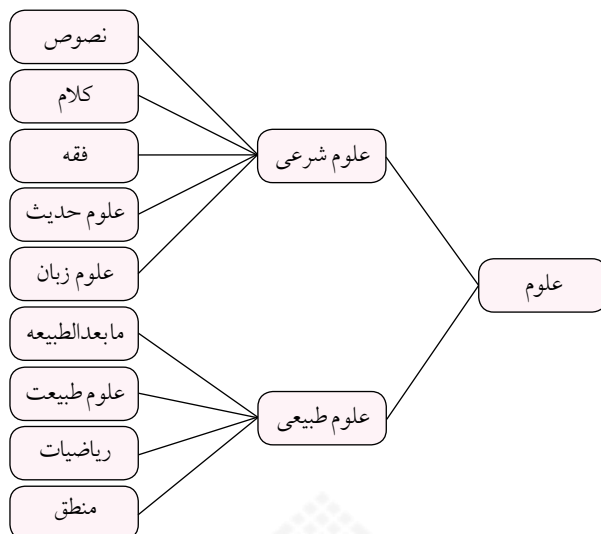
نظری، اهداف عملی و مبناهای مختلف ارائه شده است. از این رو طبقه‌بندی‌های گوناگون و متنوعی داریم و خود این طبقه‌بندی‌ها قابل طبقه‌بندی هستند و حتی می‌توانیم طبقه‌بندی‌ای از طبقه‌بندی‌های علم داشته باشیم؛ همچنان‌که نظریه‌ها یا فرآورده‌ها و فرآورده‌بندی‌هایی هم در این باره وجود دارند.

برای نمونه، از میان طبقه‌بندی‌های گوناگون، طبقه‌بندی‌های کلاسیک ارسطویی (یا در فضای عالم اسلامی، طبقه‌بندی‌های فارابی و ابن‌خلدون) در قیاس با طبقه‌بندی‌های مدرن آگوست کنتی یا فرانکفورتی‌ها از علم، دو گونه کاملاً متمایز از طبقه‌بندی هستند. در خود طبقه‌بندی‌های عالم اسلام هم اینکه طبقه‌بندی‌ها با چه مبنایی انجام می‌شده‌اند، مسئله‌ای مهم است و تفاوت‌های بسیاری ایجاد کرده است. اینکه مثلاً یک طبقه‌بندی مبنای حکمی داشته باشد یا نقلی و کلامی، کاملاً در چگونگی طبقه‌بندی مؤثر است. مثلاً همین تمایز در مبنای، فارق اساسی طبقه‌بندی فارابی و ابن‌خلدون

است. وی استدلالش را چنین ادامه می‌دهد که این مقاصد احکام شرع، با نظم بخشیدن به «امور دنیایی»، «امور آخرتی» و یا «هر دو» به دست می‌آید. امور دنیایی گاه معطوف به بقای شخص‌اند و گاه معطوف به مصالح مالی‌اند که به ترتیب در دو بخش «عادات» و «معاملات» قرار می‌گیرند. بخش «عبادات»، سامانی است که شرع به امور آخرتی می‌دهد. «سیاسات» نیز آن بخش احکام شرع است که نظم و سامان دنیا و آخرت را توأمان شامل می‌شود.

جایگاه فقه اجتماعی در طرح‌های طبقه‌بندی علوم

بحث و بخش دیگر پرسش اصلی، بحث درباره جایگاه فقه اجتماعی در طبقه‌بندی علوم است. طبقه‌بندی علوم دیرین‌ترین کوشش انسان برای نظم دادن به دانسته‌هایش است. طبقه‌بندی، کلاسیک‌ترین صورت مطالعه «درباره علم» به شمار می‌رود و از دوره یونان و ارسطو تا اکنون معمول بوده است. طبقه‌بندی‌های گوناگونی با اغراض



طبقه‌بندی علوم از دیدگاه ابن‌خلدون

و یا به تعبیری کنش‌های انسانی و اجتماعی خود را بر اساس علم مدنی فهم و نقد کنیم. در این زمینه بحث‌های بسیاری قابل طرح است؛ اما مسئله مهم این است که فارابی این علم مدنی را بر دو قسم می‌داند: ۱. علم مدنی بمعنی الاخص یا همان حکمت عملی با سه شاخه‌اش، و ۲. فقه.

فقه در طبقه‌بندی فارابی، جزو علوم مدنی و همسایه حکمت عملی است. در واقع فقه مجموعه تجویزهایی است که بر اساس تشریح حکمت عملی از هستی، عمل می‌کند. از این رو حکمت عملی در چه باید کرد، ادامه خود را به تجویزهای فقه می‌رساند؛ چنان‌که در طول تاریخ ما نیز چنین بوده که حکمت عملی، برای فقه بستر سازی کرده است؛ برای اینکه به تعبیر فارابی، نوامیس الهی مبنای باشند و قانون‌های «سان» ساری شوند. کافی است این نگاه را با طبقه‌بندی غزالی مقایسه کنیم که در آن اساساً فقه، قسیم علوم عقلی است؛ یا طبقه‌بندی ابن‌خلدون که در آن فقه در کنار علوم طبیعی است. البته در طبقه‌بندی ابن‌خلدون، با گرایش‌های خاص کلامی و اشعری‌ای که دارد، باید در علوم طبیعی به دنبال علوم عقلی گشت؛ اما به هر حال غرض این است که نوع نگاه مختلفی که به علوم وجود دارد (که یکی از مهم‌ترین تجلی‌های آن طبقه‌بندی علوم است)، در شکل دادن به

است. همچنین اغراض طبقه‌بندی نیز گاه فقط علمی بوده‌اند و گاه به‌نوعی با هدف سیاست‌گذاری نهاد علم در جامعه انجام می‌شده‌اند؛ مانند احصاء العلوم.

اهمیت طبقه‌بندی علوم به یک معنا در تصویری نهفته است که از عالم به دست می‌دهد. این اهمیت از آنجا ناشی می‌شود که تصویر انسان از عالم یا همان علوم انسان‌ها را مهندسی می‌کند. از این رو برخی به این نکته توجه داده‌اند که طراحی فکری یا طرح اجتماعی یک طبقه‌بندی متمایز از علوم، عمدتاً مبدأ یا نشانه‌ای از یک دوران و تمدن جدید انسانی است. ارائه یک طبقه‌بندی در علوم به در انداختن طرحی نو در عالم می‌انجامد و هندسه هستی‌های اجتماعی بر حسب آن، مهندسی مجدد می‌شوند. از سوی دیگر، دانستن نسبت فقه و علوم، زمینه و مقدمه‌ای لازم برای ورود به بحث نسبت فقه و علوم انسانی است.

یکی از مهم‌ترین طبقه‌بندی‌ها در عالم اسلامی را معلم اول ارائه داده است. در طبقه‌بندی و به‌طور کل اندیشه ابونصر فارابی درباره علم، با مفهومی محوری مواجهیم، و آن مفهوم «علم مدنی» است. تعریف مختصر آن، عبارت است از علمی که دایرمدار اراده انسان هستند، در برابر علوم طبیعی و مابعدالطبیعی. برای رسیدن به نظم مدنی مطلوب یا مدینه فاضله، باید رفتارهای ارادی

نگرش‌های کلان به فقه مؤثر است.

طبقه‌بندی‌های مدرنی نیز از علوم مطرح‌اند؛ از جمله طبقه‌بندی معروف آگوست کنت که مبدأ و روح سرگردان همه علوم اجتماعی مدرن است و اساساً برای فقه، هویت علمی قائل نیست (انشاءالله در جای دیگر و در بررسی مناسبات فقه و علوم اجتماعی، بیشتر به آن خواهیم پرداخت).

در آثار امام خمینی (ره) نیز می‌توانیم به طبقه‌بندی درخور توجهی از علوم برسیم. ایشان در بحثی اخلاقی، ذیل حدیث ۲۴ از کتاب ارزشمند چهل حدیث خود، به‌صورت گذرا به این دیدگاه اشاره کرده‌اند. غرض امام (ره) در آنجا بیان مبنایی برای اخلاق علمی است. باین‌حال اشاره و بیان دقیقی درباره طبقه‌بندی علوم دارند که

کمک شایانی به بحث ما می‌کند. کلیت این نظریه این است که برای طبقه‌بندی علوم انسانی و علوم انسان باید ابتدا سراغ شناخت خود انسان رفت. امام می‌گویند انسان سه نشئه و لایه وجودی دارد: نشئه معطوف به ابدیت و عقلانیت، نشئه برزخ میان دو عالم و خیال و نشئه عالم کنونی. متناسب با هر کدام از این لایه‌ها نیز سطحی از علم وجود دارد که با هدف کمال انسانی در هر یک از این نشئه‌ها با ریشه‌ای الهی مطرح می‌شود: فلسفه و عرفان با هدف کمال عقلی؛ اخلاق با هدف کمال قلبی؛ و علم فقه و حکمت مدنی با هدف کمال ظاهر.

ویژگی خاص این طبقه‌بندی، پیوستگی علوم است. همه علوم انسانی به انسان بازمی‌گردند. نتیجه اخلاقی هم که امام از این بحث می‌گیرد، همین است که میان فقه و عرفان و فلسفه هیچ تنافی ذاتی‌ای نیست. تکفیرها محصول عدم تفکر و ضعف اخلاقی است. بر پایه این طبقه‌بندی، فقه اجتماعی در لایه و نشئه حیات ظاهری انسان، در همسایگی حکمت مدنی است. هماهنگی میان این سه لایه وجودی انسان، به ما یادآوری می‌کند که فقه اجتماعی در نسبت و هماهنگی با فلسفه اجتماعی، عرفان اجتماعی و اخلاق اجتماعی شکل می‌گیرد.

اینکه فقه اجتماعی چه نسبتی با دیگر علوم اسلامی هم‌حوزه و هم‌بود خود دارد؛ چه نسبتی با علوم اجتماعی مدرن دارد؛ و نیز اینکه در فقه اجتماعی، چه

در آثار امام خمینی (ره) نیز می‌توانیم به طبقه‌بندی درخور توجهی از علوم برسیم. ویژگی خاص این طبقه‌بندی، پیوستگی علوم است. همه علوم انسانی به انسان بازمی‌گردند. نتیجه اخلاقی هم که امام از این بحث می‌گیرد، همین است که میان فقه و عرفان و فلسفه هیچ تنافی ذاتی‌ای نیست. تکفیرها محصول عدم تفکر و ضعف اخلاقی است. بر پایه این طبقه‌بندی، فقه اجتماعی در لایه و نشئه حیات ظاهری انسان، در همسایگی حکمت مدنی است. هماهنگی میان این سه لایه وجودی انسان، به ما یادآوری می‌کند که فقه اجتماعی در نسبت و هماهنگی با فلسفه اجتماعی، عرفان اجتماعی و اخلاق اجتماعی شکل می‌گیرد.

علوم و معلوماتی در سلسله نیازهای اجتهاد و استنباط قرار دارند، همگی از بحث‌هایی هستند که بر روش و فرایند تولید علوم فقه اجتماعی تأثیر خواهند داشت. ■

پی‌نوشت

* دانش‌آموخته خارج حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری در رشته دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام)

namkhahmojtaba@gmail.com